

Southeastern Baptist Theological Seminary

اسطوره و حجیت کتاب مقدس

الاهیات نظاممند (۱)

استاد: ادوین کشیش آبنوس

THE3110.PERS-FA2020 Christian Theology I

دانشجو: مژگان دانشور

ژانویه ۲۰۲۱

اسطوره؛ تردیدهای روشنگری

جوزف کمبل می‌گوید: "اسطوره‌ها سرنخ‌هایی برای امکانات معنوی زندگی بشرند."^۱

هنگامی‌که صحبت از اسطوره می‌شود، بیشتر به یاد فرهنگ‌های ابتدایی، کهن و دوران پیش‌منطقی انسان می‌افتیم: اسطوره‌های پیدایش، مراسم آیینی شکار، باروری و زایش، ابرقهرمانان افسانه‌ای، خدایان و نیمه‌خدایان، توت‌ها و تابوها. در عصر روشنگری، انسان آویخته به خرد، تلاش کرد خود را از دست اسطوره‌ها خلاص کند. کدام عقل سلیمی، مسبب توفان و آذرخش را ایزدانی چون "عداد"^۲ و "زنوس"^۳ می‌دانست، یا با وجود شیفتگی به بازیابی مصر و دلبستگی جنون‌آمیز رومانیسم، به کشف زبانی رازآلود و گمشده، می‌توانست اسطوره "اوزیریس"^۴ را در نقش خدایی مرده و محبوب، یا آخرین خدایی که همچون شهریاری بر زمین فرمان راند، باور کند.^۵

این انسان رهاشده یا در حال رهاشدن از هویت مذهبی و گذار به انسان غیرمذهبی، ابتدا اعلامیه‌گشتن "پان" بزرگ را در تمام کرانه‌های اندیشه سر داد^۶ و به تشریح جسد اسطوره پرداخت^۷ و آن را بلاهتی بدوی قلمداد کرد.^۸ اما باز آرام ننشست و با قرار دادن خود بر مسند تنها فاعل و عامل تاریخ، و رد هرگونه توسل به ماورا و حذف هرگونه الگوی غیر عقلانی و غیرتاریخی، به تقدس‌زدایی از جهان پیرامونش روی آورد.^۹ به قول میرچا الیاده: "انسان، خویشتن را می‌سازد و فقط به نسبتی که خود را و جهان را از تقدس بیرون می‌آورد، خویشتن را کاملاً می‌سازد. مقدس، نخستین مانعی برای آزادی اوست. وی فقط هنگامی خودش خواهد شد که کلا از حالت ابهام و پوشیدگی بیرون آمده باشد. وی واقعا آزاد نخواهد بود؛ مگر آن که آخرین خدا را کشته باشد!"^{۱۰}

این انسان به ظاهر غیرمذهبی عصر روشنگری، در تلاش برای کشتن آخرین خدا، به بیان کانت: "خود را از زیستن تحت کفالت، آزاد ساخت."^{۱۱} ولتر، بی‌پروایانه به روایت غالب و کلانی که کلیسا می‌گفت و آن را در تضاد با عقل و خرد محبوب روشنگری می‌دانست، حمله‌ور می‌شد.^{۱۲} در این دوران خوش‌بینی به عقل و یافتن روش صحیح، اندیشه‌ورزان با استناد به آرای دکارت و دیگران، بر آن شدند تا نظام‌هایی فکری و دینی را پی افکنند که در نظرشان با حقیقت منطبق بود. آنان با به چالش‌کشاندن دین سنتی، که آن را "دین مکشوف" (یعنی آموزه‌هایی که کتاب مقدس و کلیسا تعلیم می‌داد)، "دین

^۱ ژوزف کمبل، قدرت اسطوره، مترجم عباس فخر، (نشر مرکز، ۱۳۷۷، چاپ اول)، ص ۲۸

^۲ از آغاز هزاره دوم پ.م توفان را به ایزدی نسبت می‌دادند که نامش "عداد" بود. او را به گونه‌ای ایستاده بر وزایی نماینده‌اند که آذرخش در کف اوست. (فرهنگ اساطیر آشور و بابل، ص ۷۹)

^۳ زنوس یا ژوپیتر. شاه یا خدای خدایان المپنشین. از اساطیر یونان و پسر کروئوس و رئا. او را داور و مجازات‌کننده نافرمانی‌های انسان می‌دانستند. (Roman. 2010, 521-524)

^۴ اوزیریس، از اساطیر معروف مصر است که روایت‌های گوناگونی درباره او وجود دارد. اوزیریس در آغاز با باروری و کشاورزی پیوند داشت و نماد چرخه زایش، بالندگی، مرگ و زایش دوباره [رستاخیز] بود. (ایونس، ۱۳۷۵، ص ۷۳-۸۱)

^۵ به مرور و با تمایل تاریخ‌سازی برای اساطیر و تاویلی منطقی، به اوزیریس جنبه‌ای تاریخی و واقعی داده شد، و گفته شد که اسطوره او، ماجرای یکی از فرمانروایان واقعی است. (ایونس، ۱۳۷۵، ص ۷۹)

^۶ اشاره به شعری از "الیزابت برت براونینگ" و روایتی از "پلوتارک". "پان" را معادل خدایان نیز نامیده‌اند. اما بعدها اسطوره یا افسانه‌ای مسیحی شکل گرفت که در همان روزی که پان کشته شد، مسیح بر صلیب رفت. (اتو، ۱۳۹۸، ص ۱۰-۱۲)

^۷ نقل‌قولی از کانون ساندی: "ما می‌کشیم تا تشریح کنیم". او این را در مفهوم الاهیات پس از جنگ جهانی اول و مطالعات تطبیقی ادیان و در حوزه مطالعات کتاب‌مقدسی مطرح ساخته بود. (اتو، ۱۳۹۸، ص ۱۵)

^۸ والتر اف. اتو، دیونیسوس: اسطوره و آیین، مترجم عبدالحسین عادل‌زاده، (انتشارات کتاب سبز، بهمن ۱۳۹۸)، ص ۷۶

^۹ همان، ص ۱۴۷-۱۴۹

^{۱۰} میرچا الیاده، مقدس و نامقدس، مترجم نصرالله زنگویی، (انتشارات سروش، ۱۳۷۵)، ص ۱۴۹

^{۱۱} استنلی جی. گرنز و راجر ای. آلسون، الاهیات مسیحی در قرن بیستم، ترجمه روبرت آسریان و میشل آقامالیان، (انتشارات کتاب روشن، تهران ۱۳۸۶)، ص ۱۴

^{۱۲} ان. تی. رایت، کتاب مقدس و اقتدار خدا، مترجم میشل آقامالیان، (انتشارات ایلام، ۲۰۱۵)، ص ۲۸

طبیعی" را به عنوان بدیلی شایسته مطرح نمودند. جان لاک با چاقوی عقلانیت، به جان پوسته جزمیاتی افتاد که از نظر او به دور مسیحیت تنیده شده بود. او معتقد بود اگر این پوسته را برداریم، مسیحیت، عقلانی‌ترین دین جهان است. از دل همین نگره بود که "دنسیسم" انگلیسی زاده شد که بدیلی روشنگرانه و عقلانی در برابر راست‌دینی مسیحی بود.^{۱۳}

در همین دوران، دانشی نوین تحت عنوان "نقد تاریخی" از دل عقلانیت پدیدار شد که همچون هیولایی به پای دین پیچید. این نقادی عقل‌گرا، پرسش‌هایی در باب منشأ کتاب‌مقدس و دیگر متون مرجع مسیحیت مطرح ساخته و با باور به حاکمیت قوانین ذاتی طبیعت، معجزات و مداخلات ماورای طبیعی را زیر سوال می‌برد.^{۱۴} و آن را افسانه و اسطوره‌ای بیش نمی‌دانست. در چنین فضایی که هر روز با کشفیات علمی و باستان‌شناسی، بهانه‌ای تازه برای تاختن به بنیادهای ایمان بروز می‌یافت و در بررسی‌های تطبیقی، تشابهاتی انکارناپذیر -چه در متن و چه در محتوا- بین اساطیر ملل و ادیان دیگر با مسیحیت و کتاب‌مقدس پیدا می‌شد،^{۱۵} طبیعی بود که مومنان به حجیت و الهامی بودن کتاب‌مقدس را به تکاپو بیندازد تا اولاً در برابر اسطوره‌خواندن یا به تعبیر پولس رسول، "افسانه‌های کفرآمیز و حکایت پیرزنان"^{۱۶} نامیدن بخش‌هایی از کتاب‌مقدس جبهه بگیرند و دوم، آنان که واقع‌گراتر بودند، رامحلی برای گریز و توجیه باورش‌شان بیابند.

این فضا از جنبه‌های مختلف، تأثیری عمیق و ماندگار، بر روش مطالعه و رویکرد مردم نسبت به کتاب‌مقدس گذاشت. به قول تام رایت: "در دو قرن اخیر، هر کتابی که درباره حجیت کتاب‌مقدس به نگارش درآمده، یا تابع اصول و روش روشنگری بوده، یا در برابر آن واکنش نشان داده یا کوشیده راه میانه‌ای بیابد."^{۱۷}

برای عموم مسیحیان باورمند، حجیت کتاب‌مقدس و الهامی بودن آن از ارزش‌ها و بنیان‌های اساسی و انکارناپذیر است. حال پرسش این است که آیا باید در دفاع از این بنیادهای ایمان، اسطوره‌خواندن بخش‌هایی از کتاب‌مقدس را یکسره رد نمود و با هر تفسیر این‌چنینی به دید دشمنی برخورد نمود؟ آیا با وجود شباهت‌ها، قراین علمی و تطبیقی، پرسش‌های بی‌پاسخ نقد علمی و تاریخی، خطا دانستن هر رویکردی که از این منظر به کتاب‌مقدس نزدیک می‌شود، ضرورتاً به معنای نفی حجیت و شکستن بنیان‌های الهامی بودن کتاب‌مقدس است؟

پرسش دیگری که در این راستا به ذهن خطور می‌کند و باید به آن پاسخ درستی داد، این است که آیا نگاه امروزی به اسطوره، همان نگاه عصر روشنگری است؟ در این جستار کوتاه، تلاش داریم با وجود گستردگی موضوع مورد بحث، به شکلی موجز به مفهوم اسطوره و در ادامه، به واکنش‌های دین‌پژوهان و الاهیات‌دانان و راهکارهای ایشان بپردازیم و در حد امکان، به برخی از این پرسش‌ها پاسخ دهیم.

^{۱۳} استلی جی. گرنز و راجر ای. آلسون، *الاهیات مسیحی در قرن بیستم*، ترجمه روبرت آسریان و میشل آقامالیان، (انتشارات کتاب روشن، تهران ۱۳۸۶)، ص ۱۶
^{۱۴} همان، ص ۴۷

^{۱۵} در نیمه دوم قرن نوزدهم، کتابی با عنوان *Bible Myth and their parallels in other religion* منتشر شد. این کتاب که توسط "توماس ویلیام دوان" نوشته شده، به بحث درباره تشابهات موضوعی، خاستگاهی و تبارشناسی بسیاری از رویدادهای کتاب‌مقدس با دیگر فرهنگ‌ها و اساطیر می‌پردازد. به نظر "دوان" مسیحیت، دین جدیدی نبوده، بلکه ترکیبی از چیزی است که پیش‌تر وجود داشته است. کتاب او با نقل‌قولی از یک هندشناس برجسته (Indologist) پرفسور "مک مولر" شروع می‌شود: "کسی که تنها یک دین را می‌شناسد، هیچ نمی‌داند!"

^{۱۶} نک. اول تیموتائوس ۱: ۴ و ۷

^{۱۷} ان. تی. رایت، *کتاب‌مقدس و اقتدار خدا*، مترجم میشل آقامالیان، (انتشارات ایلام، ۲۰۱۵)، ص ۱۱۶

اسطوره و اسطوره‌شناسی

"انسان مدرن، نه می‌تواند از اسطوره خلاص شود، و نه می‌تواند آن را در شکل ظاهری‌اش بپذیرد. اسطوره، همواره با ما خواهد بود، اما باید همیشه با آن برخوردی انتقادی داشته باشیم."^{۱۸}

اسطوره، از جمله مسایلی است که ذهن فلاسفه غربی را از زمان افلاطون و سوفسطاییان به خود مشغول داشته است. سوفسطاییان می‌کوشیدند با رویکردی تمثیلی، به تفسیر اساطیر ایزدان بپردازند و از این رهیافت، به آستی باورهای سنتی و عقلانی نائل شوند. اما افلاطون، این شیوه تفسیر را رد می‌نمود.^{۱۹} او اسطوره را در تقابل با لوگوسی که حقیقی و تاریخی بود، چیزی ساختگی و خیالی می‌دانست.^{۲۰} نوافلاطونیان، روایان و اپیکوریان نیز اساطیر را حقیقی نمی‌دانستند، اما اپیکوریان با تندروری بیشتر که برآمده از دیدگاه‌های نخستین ملحدان جهان باستان -یعنی "دموکریتوس" و "لوکریتوس" بود، با رد هرگونه دیدگاه سنتی به اساطیر می‌پرداختند. آنان، در تضاد آشکار با محافظه‌کاران میان‌روبی که به دنبال حقایق فلسفی و دینی از دل اسطوره بودند، آن را افسانه‌هایی دروغین برای گمراه کردن عوام خیالاتی می‌دانستند.^{۲۱} مسیحیان، الهام الاهی را از اسطوره جدا می‌دانستند. فلوطین و آگوستین، علیرغم پذیرش رویکرد تمثیلی در تأویل برخی از روایت‌های عهدجدید، اساطیر را فاقد اعتبار و خاستگاهشان را شرک‌آمیز می‌دانستند.^{۲۲}

از اواخر سده چهاردهم میلادی، اقبالی تازه به‌ویژه نزد هنرمندان به فرهنگ اساطیری یونان و روم پدید آمد. ایشان که عمدتاً در خدمت کلیساها بودند، با بهره‌گیری از این اساطیر و ترکیب آن با مفاهیم دینی -که عمدتاً سفارش کلیسا بود- جنبه‌هایی از اومانیزم را وارد فرهنگ کلیسا و جامعه نمودند.^{۲۳} در این رنسانس فرهنگی و دینی، به‌تدریج تفاسیر فلسفی و تمثیلی از اساطیر -هرچند به شکلی بسیار محدود- پدیدار شدند.^{۲۴} اما این تفاسیر، در سده هفدهم و هجدهم که به گفته آیزا برلین: "آخرین عصر در تاریخ بشر بود که دانش مطلق انسانی، هدفی دست‌یافتنی تلقی می‌شد"^{۲۵}، طبیعی می‌نمود که دانش را در تقابل با اسطوره قرار داده و آن را افسانه و خرافه تلقی نماید.

در این دوران، مفهوم تفکر اسطوره‌ای ابداع می‌شود؛ تفکری که در برابر تفکر منطقی قرار گرفته و به نوعی، می‌شد آن را بلاهت بدوی نیز نامید. به قول کلود لوی استروس: "آن زمان، یعنی عصر بیکن و نیوتن و دکارت و دیگران، علم در جبهه‌گیری علیه اندیشه‌های کهن اسطوره‌ای و عرفانی [دینی] به این فاصله و جدایی نیاز داشت؛ جنبشی که به گمان

^{۱۸} پل ریکور، زندگی در دنیای متن: شش گفت‌وگو، یک بحث، مترجم بابک احمدی، (نشر مرکز، ۱۳۷۳)، چاپ اول، ص ۱۰۱
^{۱۹} ارغنون (۴): فصلنامه فلسفی، ادبی، فرهنگی، (وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سال اول، شماره ۴، زمستان ۱۳۷۳)، ص ۱۶۱

^{۲۰} M. F. wiles, "Myth in Theology," *Bulletin of the John Rylands Library* 59, No. (1976): 227.

^{۲۱} ارغنون (۴): فصلنامه فلسفی، ادبی، فرهنگی، (وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سال اول، شماره ۴، زمستان ۱۳۷۳)، ص ۱۶۲
^{۲۲} همان، ص ۱۶۲

همان، ص ۱۶۲، در این راستا می‌توان به آثار داوینچی و میکلا آنژ اشاره کرد. از جمله مجسمه "یاکوس" خدای شراب رومیان و معادل "دیونیسوس" در یونان و نیز وجود تصاویر اسطوره‌ای نظیر مینوس (داور مردگان در هادس) و خارون (قابق‌بانی که مردگان را از مسیر سیاه رودی به سرزمین زیرین رهنمون می‌شد). در شاهکار میکلا آنژ: "داوری نهایی" و همچنین آثار تراژدی و شاهکارهای شکسپیر در اواسط و اواخر قرن ۱۶ به رشته تحریر درآمدند.

^{۲۴} به عنوان نمونه می‌توان به کتاب "حکمت قدما" (The wisdom of Ancients) اثر فرانسیس بیکن اشاره نمود.
^{۲۵} استنلی جی. گرنز و راجر ای. آلسون، *الاهیات مسیحی در قرن بیستم*، ترجمه روبرت آسریان و میشل آقامالین، (انتشارات کتاب روشن، تهران ۱۳۸۶)، ص ۱۳

استروس، برای برپایی تفکر علمی ضروری بود.^{۲۶} همان‌طور که در ابتدای مقاله عنوان شد، این خردگرایی یا تاختن به کتاب مقدس و اسطوره‌قلمدادکردن بسیاری از جنبه‌های ماورایی آن، به دنبال برپایی دینی جدید بود.^{۲۷}

اما چیزی حدود یک یا دو سده کافی بود تا عقل صرف، در پاسخ به پرسش‌هایی درباره خدا، معنای زندگی و اخلاقیات، ناتوان جلوه کند.^{۲۸} اینجا بود که در پایان قرن هجدهم و طلوع قرن نوزدهم، رومانتیسم از پس ابرهای تیره شک‌گرایی پدیدار شد و اساطیر شاعرانه، به موضوعی مقدس بدل گشت و سرچشمه فرهنگ تلقی شد.^{۲۹} در واقع در همین دوران است که پای اسطوره به شکلی جدی‌تر به مناسبات الاهیات بازمی‌شود.^{۳۰} (در ادامه به این مطلب خواهیم پرداخت).

شلینگ که یکی از متفکران مهم رومانتیسم است، با سبک ایده‌آلیستی خود، پا را از اسطوره‌شناسی صرف فراتر گذاشت و فلسفه اسطوره‌شناسی را مطرح کرد. او با کنار گذاشتن جنبه‌های صرفاً تمثیلی اسطوره، به روند تفکر اسطوره‌ای روی آورده و آن را فرضیه و تاریخ ایزدان قلمداد نمود.^{۳۱} امیل دورکیم نیز که با تحقیق روی جوامع بدوی، نظریه اجتماعی اسطوره را مطرح نموده بود و عملاً پای اسطوره‌شناسی را به انسان‌شناسی و جامعه‌شناسی گشوده بود، به این نتیجه رسید که اجتماع، به خداسازی خویش روی آورده و در نهایت، خود به خدا بدل شده است.^{۳۲}

سده بیستم از جنبه‌هایی، دورانی کاملاً تازه در مفهوم اسطوره‌شناسی بود. جنگ‌های جهانی به تدریج اسطوره جهانی آرمانی و ایده‌آل را که عصر روشنگری وعده‌اش را داده بود، در هم شکست. اما پیش از ورود به سده بیستم، اندیشه‌ورزانی همچون فروید، در پی اثبات این دیدگاه کانت برآمدند که خدا "جوهره‌ای خارجی" نیست، بلکه تنها وضعیتی اخلاقی در ماست. فروید در کتاب معروف خود: "توتم و تابو" که در دهه‌های آغازین سده بیستم نگاشته شد، تلاش کرد تا با استفاده از مفهوم اسطوره‌شناسی و تلفیق آن با روان‌شناسی، نشان دهد که چگونه خدا در فرایند کشف توتم، ابداع شده است.^{۳۳} بعدها یونگ -شاگرد فروید- با مطالعه فرهنگ‌های گوناگون، مفهوم ناخودآگاه جمعی و کهن‌الگوها^{۳۴} را مطرح نمود.^{۳۵} در این تعریف نیز عملاً با وجود به کارگیری مفاهیم عرفانی و بهره‌بردن از واژگان الیهاتی و همچنین پرداختن به انگاره خدا، یونگ خدا را تنها همچون یک کهن‌الگو در ناخودآگاه جمعی معرفی می‌کند؛ کهن‌الگویی که در نهایت تنها همچون ایده‌ای باقی می‌ماند که هیچ ضمانت خارجی برای آن وجود ندارد.^{۳۶}

در اثر نفوذ کهن‌الگو در اواسط قرن بیستم، در حوزه ادبیات و اسطوره و همچنین دین، مفهومی به نام نقد "کهن‌الگویی" یا به تعبیری نقد "صورت ازلی"^{۳۷} ظهور یافت. نگره اصلی این دیدگاه که در آثار "نورتوپ فرای" برجسته‌اند، بررسی قلمروهایی چون ذهن، تاریخ، فرهنگ و روان‌شناسی فردی است.^{۳۸} فرای، معتقد بود که تمام ژانرهای

^{۲۶} کلود لوی استروس، *اسطوره و معنا*، مترجم شهرام خسروی، (نشر مرکز، ۱۳۷۶)، ص ۲۲

^{۲۷} *ارغنون (۴): فصلنامه فلسفی، ادبی، فرهنگی*، (وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سال اول، شماره ۴، زمستان ۱۳۷۳)، ص ۱۶۳

^{۲۸} استنلی جی. گرنز و راجر ای. آلسون، *الاهیات مسیحی در قرن بیستم*، ترجمه روبرت آسریان و میشل آقامالیان، (انتشارات کتاب روشن، تهران ۱۳۸۶)، ص ۱۹

^{۲۹} *ارغنون (۴): فصلنامه فلسفی، ادبی، فرهنگی*، (وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سال اول، شماره ۴، زمستان ۱۳۷۳)، ص ۱۶۳

^{۳۰} M. f. wiles, *Myth in Theology*, (England, Manchester), 227.

^{۳۱} *ارغنون (۴): فصلنامه فلسفی، ادبی، فرهنگی*، (وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سال اول، شماره ۴، زمستان ۱۳۷۳)، ص ۱۶۴

^{۳۲} والتر اف. آتو، *دیونیسوس: اسطوره و آیین*، مترجم عبدالحسین عادل‌زاده، (نشر کتاب سبز، ۱۳۹۸)، ص ۱۶

^{۳۳} همان، ص ۱۶

^{۳۴} Archetypes

^{۳۵} والتر اف. آتو، *دیونیسوس: اسطوره و آیین*، مترجم عبدالحسین عادل‌زاده، (نشر کتاب سبز، ۱۳۹۸)، ص ۱۹

^{۳۶} همان، ۱۹-۲۱

^{۳۷} Archetypal Criticism

^{۳۸} *ارغنون (۴): فصلنامه فلسفی، ادبی، فرهنگی*، (وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سال اول، شماره ۴، زمستان ۱۳۷۳)، ص ۱۰

ادبیات، از گذشته تا حال از اسطوره سرچشمه می‌گیرند.^{۳۹} علاوه بر این، کتاب مقدس را زیربنا و چارچوب اسطوره غربی می‌دانست. در واقع او کتاب مقدس را در کلیت‌اش دارای ساختاری اسطوره‌ای مفروض می‌داشت که در محدوده زمانی مشخصی -یعنی آفرینش تا مکاشفه و محدوده مکانی بهشت تا دوزخ، ساختار ادبی به خود گرفته بود.^{۴۰} او در یکی از آثار مشهور خود "رمل کل: کتاب مقدس و ادبیات"، به تحلیل دقیق این دیدگاه می‌پردازد.^{۴۱}

از سوی دیگر، در اواخر سده نوزدهم، تفکری شکل گرفت که تأثیری مهم در اسطوره‌شناسی و نقد اسطوره‌ای داشت. فردیناند دو سوسور، زبان‌شناس و فیلسوف سرشناس، علم نشانه‌شناسی^{۴۲} را پایه‌گذاری کرد؛ علمی که زندگی نشانه‌ها را درون جامعه مطالعه می‌کرد.^{۴۳} نشانه‌شناسی سوسور در پیوند با نشانه‌شناسی^{۴۴} چارلز پیرس، ابعاد گسترده‌تری یافت که در نهایت به ساختارگرایی انجامید.^{۴۵} بنیاد ساختارگرایی، بر این پرسش اصلی بنا شده بود که چگونه معنا ممکن می‌شود؟ ساختارگرایی را کلود لوی استروس در اوایل دهه ۵۰م. با استفاده از نشانه‌شناسی در انسان‌شناسی بنیاد نهاد.^{۴۶} استروس، اسطوره را برخاسته از زبان می‌دانست و معتقد بود که در اسطوره، هر چیزی ممکن است رخ دهد. اما سوال مهمی که مطرح می‌کرد، این بود که چطور ممکن است در این ساختار یا ظاهر غیر قراردادی و دل‌خواهی، اسطوره‌های این سر دنیا با اسطوره‌های آن سر دنیا -حتا در جزئیات- چنین شباهت‌های انکارناپذیری دارند؟ او نتیجه گرفت که علت این تشابه، یکسان بودن کارکرد ذهن در همه‌جاست. از نظر او، کارکرد ذهن، ربطی به بدوی بودن و پیشرفته‌بودن ندارد. تنها تفاوت در به‌کاربردن نظام‌های نشانه‌گذاری متفاوت است. او برای نخستین‌بار به تحلیل ساختاری اسطوره پرداخت و در ورای بی‌نظمی آن، یک نظم روایی یافت.^{۴۷}

رولان بارت -یکی دیگر از ساختارگرایان سرشناس- در تعریف اسطوره، آن را گفتارهای برگزیده تاریخ می‌دانست و معتقد بود از آنجا که تاریخ انسان است که واقعیت را به صورت گفتار ترجمه می‌کند، پس فقط تاریخ انسان است که می‌تواند قانون‌مندی حیات و مرگ اسطوره‌ای را تعریف نماید.^{۴۸} او در تحلیل نشانه‌شناسانه اسطوره، سه مولفه را بیان می‌کرد: دال، مدلول، دلالت. اما در توضیح، کلید را در انگیزش دلالت می‌دانست. او انگیزش را جبری تلقی می‌کرد و معتقد بود فرم در اسطوره، همواره دارای انگیزش است. یعنی فرم حتماً می‌تواند به یک چیز پوچ، انگیزه بدهد و آن را اسطوره‌ای سازد. بعدها خود او در تحلیل بورژوازی فرانسه و همچنین همسو با "کاسیرز" در تحلیل اسطوره‌های کمونیسم و فاشیسم از این استدلال بهره برد. در واقع او مشکل اسطوره را همین فرم انگیزش‌بخش آن می‌دید.^{۴۹}

بارت در عین حال هم‌صدا با متفکر دیگر هم‌نسل خود -میشل فوکو- با حمله به مفهوم مولف، ایده "مرگ پدیدآورنده" را مطرح نمودند. این ایده، در تلاش بود تا نویسنده را از افق‌های دلالت‌های معنایی خارج کند. به این معنا که متن را همچون راهی می‌دید که مولف می‌گشاید و دیگران، با کنارزدن لایه‌های سطحی متن، با لایه‌های زیرینی مواجه

³⁹ R, Segal, *Myth: A very short introduction*, (Oxford. 2001), 79.

⁴⁰ R. W. Brockway, *myth from the ice age to Micky Mouse*, (New York, 1993), 105-106

^{۴۱} این کتاب توسط صالح حسینی ترجمه و در سال ۱۳۸۸ برای نخستین‌بار توسط انتشارات نیلوفر به چاپ رسید.

^{۴۲} Semiology

^{۴۳} ارغنون (۴): فصلنامه فلسفی، ادبی، فرهنگی، (وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سال اول، شماره ۴، زمستان ۱۳۷۳)، ص ۹

^{۴۴} Semiotics

^{۴۵} بابک احمدی، حقیقت و زیبایی: درس‌های فلسفه هنر، (نشر مرکز، ۱۳۷۴، چاپ پانزدهم)، ص ۳۳۷-۳۳۸

^{۴۶} ارغنون (۴): فصلنامه فلسفی، ادبی، فرهنگی، (وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سال اول، شماره ۴، زمستان ۱۳۷۳)، ص ۱۰

^{۴۷} ادموند لیچ، لوی استروس، مترجم دکتر حمید عنایت، (انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۸)، ص ۸۰-۱۳۳

^{۴۸} رولان بارت، اسطوره، امروز، ترجمه شیرین‌دخت دقیقیان، (نشر مرکز، ۱۳۸۶، چاپ چهارم)، ص ۳۱

^{۴۹} همان، ص ۳۵-۵۱

می‌شوند که فارغ از تاریخ و انگیزه، موجب بی‌نهایت دلالت و خوانش و معنا می‌گردند. بدین‌سان، متن یا اسطوره، در طول تاریخ همچنان به حیات و جریان خود ادامه می‌دهد.^{۵۰}

این دیدگاه در آثار "هانس گئورگ گادامر" و "پل ریکور"، به مفهوم تأویل متن و هرمنوتیک جدید منجر شد. هرمنوتیک پیش‌تر توسط شلاپر ماخر، به ویژه در تلاش برای پاسخ به روشنگری دکارتی و تفکرات دئیستی مطرح شده بود. در دیدگاه او، فرض بر این بود که متونی وجود دارند که در گذشته به وجود آمده‌اند و تا به امروز باقی مانده‌اند. اما مولف آنها و شرایط تاریخی و فکری دورانی که در آن آفریده شده‌اند، از میان رفته است؛ پس ضرورتاً خواندن این متون از تأویل جدا نخواهد بود. با این وجود، شلاپر ماخر باور داشت که متن، دارای معنای نهایی و قطعی است.^{۵۱}

اما در هرمنوتیک مدرن، گادامر، به مخالفت با مفهوم معنای نهایی و نیت مولف (که بعد از شلاپر ماخر توسط "دیل‌تای" مطرح شده بود) پرداخت و چنین نتیجه‌گیری کرد که متن، دارای معنایی جاودانه نیست که مولف، آن را در اثرش نهاده باشد، بلکه در روزگاران متفاوت بنا به تأویل‌های گوناگون، معناهای تازه‌ای پیدا می‌شوند که ممکن است با نیت نویسنده، کاملاً متفاوت باشند. بنابراین، کلید موضوع، مخاطب و توان فکری و فرهنگی اوست که معنا را می‌آفریند. از این منظر، هر فرد به اندازه خود می‌تواند از یک اسطوره، معنایی دریافت کند که ضرورتاً با معنا و تفسیر فلان اسطوره‌شناس یا الاهیات‌دان هیچ همخوانی ندارد.^{۵۲}

پل ریکور نیز با همین نگرش تأویل‌گرا به اسطوره می‌نگرد. او در این راستا می‌گوید: "در فرهنگ غربی ما، اسطوره‌سازی همیشه با لحظه‌ای از خرد نقادانه همراه بوده؛ به این دلیل که اسطوره، باید در دوره‌های تاریخی متفاوت، تأویل و بازتأویل شود."^{۵۳} وی تنها اسطوره‌هایی را اصیل می‌داند که بتوانند در پیکر آزادی، بازتأویل شوند.^{۵۴} در جای دیگر می‌گوید: "اسطوره (Mythos) همواره جذب خرد/کلام (Logos) شده. تلاش لوگوس برای سلطه یافتن بر میتوس یا اسطوره، خود کوششی اسطوره‌ای بود. اسطوره بدین‌سان در لوگوس شکل تازه‌ای گرفت و به خرد نیز شکلی اسطوره‌ای بخشید."^{۵۵} این نگاهی گذرا بود به اسطوره‌شناسی و مفاهیم مربوط به آن در طول تاریخ. اما پیش از پایان این بحث، لازم است نکته‌ای را مورد توجه قرار دهیم که گاهی موجب سوءتفاهماتی شده است. اسطوره و افسانه از اساس با یکدیگر متفاوت‌اند. "روژه باستید" در *دانش اساطیر* می‌نویسد:

"اسطوره به معنای واقعی و دقیق کلمه، داستانی خام و بی‌پرده و رک و راست است که علی‌الاصول مناسکی به دنبال دارد. اسطوره جزو نظام اجباری تصورات مذهبی است. مجبوریم که به اسطوره اعتقاد داشته باشیم. اسطوره برخلاف افسانه، در عالم جاویدان و سرمدی تصویر شده است. افسانه (saga) [که به معنای "آنچه حکایت کنند" است]، کمتر خام و صریح است. دقیق‌تر بگویم خام است. بی‌آنکه ضرورتاً اثری داشته باشد و از آن نتیجه‌ای به بار آید ... اسطوره، می‌تواند در افسانه رخنه کند ... اما افسانه به هیچ‌وجه نمی‌تواند در اسطوره راه یابد."^{۵۶}

^{۵۰} بابک احمدی، *حقیقت و زیبایی: درس‌های فلسفه هنر*، (نشر مرکز، ۱۳۷۴)، چاپ پانزدهم، ص ۳۱۸

^{۵۱} همان، ص ۴۰۱-۴۰۳

^{۵۲} همان، ص ۴۰۶-۴۲۱

^{۵۳} پل ریکور، *زندگی در دنیای متن: شش گفت‌وگو، یک بحث*، مترجم بابک احمدی، (نشر مرکز، ۱۳۷۳)، چاپ اول، ص ۱۰۲

^{۵۴} همان، ص ۱۰۲

^{۵۵} همان، ص ۱۰۳

^{۵۶} روژه باستید، *دانش اساطیر*، مترجم جلال ستاری، (انتشارات توس، ۱۳۷۰)، چاپ اول، ص ۴۲-۴۳

اسطوره و الاهیات

در عهد جدید، واژه "اسطوره" پنج بار به کار رفته است.^{۵۷} هرچند بنابر دلایلی که بر نگارنده معلوم نیست، واژه‌های (mythous) و (mythois) که در آیات مورد بحث آمده، در بسیاری از ترجمه‌ها و همچنین تمامی ترجمه‌های فارسی به جای "اسطوره"، "افسانه" یا "افسانه‌ها" ترجمه شده است. پولس و پطرس در همه این موارد، آن را (چه آن را افسانه ترجمه کنیم که نادرست است و چه اسطوره) جعلی یا کفرآمیز یا چیزی ابداع شده تعریف کرده‌اند. این نگاه در قرون اولیه مسیحیت نیز کاملاً رواج داشت.^{۵۸} همچنین تا اواخر قرون وسطا به شکلی افراطی به کار می‌رفت؛ به شکلی که هرگونه برداشتی از اساطیر با پیش‌فرض شرک‌آمیز بودن آنها رد می‌شد؛ اما پدیداری تفکرات اومانستی در آغاز رنسانس، اثر خود را در نگاه دوباره به اساطیر به ویژه در هنر نقاشی گذاشت. بدین ترتیب، هنر، مجدداً به اسطوره روی کرد و اتفاقاً از کشف آن به هیجان آمد.^{۵۹} اما طبیعتاً دین، هنوز در برابر آن دافعه داشت و طرح آن در مباحث دینی، محلی از اعراب نداشت.^{۶۰}

یکی از نکات مهم دیگر که باید پیش از ورود به عصر اصلاحات و روشنگری مورد توجه قرار گیرد، خود کتاب مقدس است. در قرون دوم و سوم میلادی، کتاب مقدس، بنیان کلیسا بود.^{۶۱} در آن دوره، حجیت کتاب مقدس را می‌توان این‌گونه تعریف نمود: "خدا برای استقرار پادشاهی خود، مقتدرانه از طریق کتاب مقدس عمل می‌کند؛ به این ترتیب که قومی جدید برای خود فرامی‌خواند و به آنها شکل می‌دهد و رهبرانشان را برای کار تعلیم و موعظه تجهیز می‌کند."^{۶۲} در همان دوران بود که افرادی همچون "ایرنیوس" به چالش‌هایی که گنوسی‌ها درباره برخی بخش‌های بحث‌برانگیز کتاب مقدس مطرح می‌کردند، با مراجعه به خود کتاب مقدس پاسخ می‌دادند.^{۶۳}

شکل‌گیری کائن کتاب مقدس نیز بر این حجیت تاکید می‌کرد و در عمل نشان می‌داد که روایت کتاب مقدس، روایتی پیوسته است.^{۶۴} اما به تدریج این پیوستگی روایتی، در سده‌های بعدی کمرنگ شد و حجیت کتاب مقدس از چارچوب روایتی آن تفکیک گردید.^{۶۵} اما مشکل اصلی در اواخر قرن پانزدهم و در جایی خودنمایی نمود که کلیسا، سنت را در حجیت، هم‌سنگ و هم‌ارزش کتاب مقدس قرار داد؛ تا جایی که کم‌کم اسطوره‌هایی که خود خلق کرده بود، تبدیل به باور دینی و کلام محض و حجیت خدا گردید.^{۶۶}

با جنبش اصلاحات، شعار "sola Scriptura" (فقط کتاب مقدس)، در برابر حجیت‌بخشی به سنت، قد علم کرد. با این وجود، این تضاد حتا تا امروز و پس از شورای دوم واتیکان نیز ادامه دارد و محل مناقشه است.^{۶۷} اما اشکال

^{۵۷} اول تیموتائوس ۱: ۴، ۴: ۷، دوم تیموتائوس ۴: ۴، تیتوس ۱: ۱۴، دوم پطرس ۱: ۱۶

^{۵۸} به پانوشت ۲۳ رجوع شود.

^{۵۹} Mark Cartwright, "Renaissance Humanism," Nov 2020, http://ancient.eu/Renaissance_Humanism/.

^{۶۰} ارغنون (۴): فصلنامه فلسفی، ادبی، فرهنگی، (وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سال اول، شماره ۴، زمستان ۱۳۷۳)، ص ۱۶۲

^{۶۱} ان. تی. رایت، کتاب مقدس و اقتدار خدا، مترجم میشل آقامالیان، (انتشارات ایلام، ۲۰۱۵)، ص ۹۱

^{۶۲} همان، ص ۹۶

^{۶۳} همان، ص ۹۱

^{۶۴} همان، ص ۹۲

^{۶۵} همان، ص ۹۲

^{۶۶} همان، ص ۱۰۳

^{۶۷} همان، ص ۱۰۴-۱۰۸

اصلاح‌گران با وجود بازگشت به کتاب‌مقدس، کم‌توجهی به تاریخ کلیسا و تداوم عمل عیسا تا زمان نوشتن تمام کائنات بود.^{۶۸} این موضوع توسط برخی الاهیات‌دانان قرن بیستم همچون "مولتمان" و "پانن‌برگ" مورد توجه قرار گرفت که در ادامه بدان توجه خواهیم پرداخت.

اما در عصر خرد و عقل‌گرایی محض، کلیسا و کتاب‌مقدس با همه‌هایی بی‌امان روبه‌رو شد. در واقع بسیاری از این عقل‌گرایان، خدا باور بودند، تا آنجا که فردی همچون "جان لاک" معتقد بود با منکران وجود خدا باید با قاطعیت برخورد کرد. اما آنها در تقابل با راست‌دینی می‌ایستادند و با ایرادهایی بر حجیت‌بخشی به کتاب‌مقدس به شکلی که مورد تایید راست‌دینان بود، به دنبال مذهبی بودند که به قول کانت فقط محدود در چارچوب عقل باشد.^{۶۹}

روشننگری، اثری ژرف و مانا بر فرهنگ کتاب‌مقدس و الاهیات در قرون بعدی گذاشت. در بخش ابتدایی این گفتار، نقل‌قولی از تام رایت آوریم که نشان می‌داد واکنش‌هایی که در نتیجه روشننگری رخ نمود، خود یا در راستای اصول روشننگری بود یا در تضاد آن، یا به دنبال راه میانه‌ای می‌گشت.^{۷۰} "تیسلتن" در این باره توضیح کامل‌تری می‌دهد. او می‌نویسد: "در فرهنگ تأویل کتاب‌مقدس که پاسخی به نفوذ روشننگری و مدرنیته در محافل دانشگاهی بود، از نیمه قرن هجدهم تا اواسط سده بیستم، جریانات مختلفی شکل گرفت. برخی از این جریانات فکری که قرابتی محتاطانه با دنیسم انگلیسی داشتند، تفاسیر خود را بر بیرون گذاشتن مشیت الهی و معجزه یا جهان‌بینی خدا باور، پی‌ریزی می‌کردند. جریانات دیگر با دنبال کردن سنت جان لاک، دلیل و عقلانیت را معیار نخستین سنجش خود در بطن یک الاهیات خدا باور قرار می‌دادند. جریان سوم که بیشتر در میان راست‌دینی امریکا مقبولیت داشت، در برابر جنبه‌های مختلف نگرش روشننگری تا جایی که پای جنبه‌های نیمه‌علمی در کتاب‌مقدس مطرح نبود، مقاومت می‌کرد؛ اما در این موارد، به دنبال پاسخی منطقی بود.^{۷۱}

در قرن هجدهم، "سملر" و "میکائیلین" هر دو با رویکردی برآمده از نقد تاریخی به مطالعه کتاب‌مقدس پرداختند.^{۷۲} اما نخستین واکنش یا توجه جدی به اسطوره‌ای قلمداد کردن بخش‌هایی از کتاب‌مقدس و ورود واژه (Myth) در الاهیات، به قرن نوزدهم و کتاب زندگی عیسا نوشته "دیوید اف. استراوس" برمی‌گردد.^{۷۳} او اسطوره‌های عبرانی را روشی برای شرح و توصیف ایده‌ها در ساختار روایت تاریخی قلمداد می‌کرد.^{۷۴} او سه نوع اسطوره را مطرح می‌ساخت: نخست، اسطوره تاریخی که معتقد بود حوادثی واقعی هستند که غبار قدمت، امور الهی و انسانی را به هم آمیخته، دوم، اسطوره فلسفی به شکلی که یک فکر یا ایده ساده به لباسی تاریخی آراسته شده، و سوم، اسطوره شعری که ترکیبی از دو نوع قبلی است و به آن پوششی از تخیل داده شده است.^{۷۵}

^{۶۸} همان، ص ۱۰۹

^{۶۹} ویلیام هوردرن، *راهنمای الاهیات پروتستان*، مترجم طاطاوس میکائیلین، (انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸)، ص ۲۸-۳۲
^{۷۰} آن. تی. رایت، *کتاب‌مقدس و اقتدار خدا*، مترجم میشل آقامالیان، (انتشارات ایلام، ۲۰۱۵)، ص ۱۱۶

^{۷۱} Anthony C. Thiselton, "Biblical interpretation," in *the Modern theologians: An introduction to Christian theology since 1918*, ed. David f. Ford with Rachel Muers (Australia: Blackwell Publishing, 2005), 287

^{۷۲} Ibid, 288.

^{۷۳} M. F. wiles, "Myth in Theology," *Bulletin of the John Rylands Library* 59, No. (1976): 227.
 Anthony C. Thiselton, "Biblical interpretation," in *the Modern theologians: An introduction to Christian theology since 1918*, ed. David f. Ford with Rachel Muers (Australia: Blackwell Publishing, 2005), 288

^{۷۵} M. F. wiles, "Myth in Theology," *Bulletin of the John Rylands Library* 59, No. (1976): 228.

یکی از چالش‌های الاهیات‌دانان در عصر روشنگری، موضوع معجزات و ماورالطبیعه بود. استراوس از نگاه هگلی به تفسیر خود در باب اسطوره و حذف جنبه‌های اسطوره‌ای برای رسیدن به حقیقت ناب، راه یافته بود.^{۷۶} اما در مقابل، دیدگاه دیگری هم بود که منشی هرمنیوتیکی داشت و توسط الاهیات‌دان آلمانی-شلاپر-ماخر مطرح شد. او در تقابل با راست‌دینی که آن را الاهیاتی حجیت‌گرایانه می‌دانست، الاهیات تجربی را مطرح نمود. او الاهیات را تفکر و تامل بشر درباره خدا می‌دانست و مرجعیت را از گزاره‌های عینی کتاب مقدس، حذف و آن را به تجربه دینی داد. او استدلال می‌کرد که دین، بدون وجود اصول و مفاهیم انتزاعی نیز می‌تواند به کارکرد خود ادامه دهد. لذا به رد معجزات و ماورالطبیعه پرداخت.^{۷۷}

در همین دوران، یک الاهیات‌دان لیبرال به نام "فون هارناک" به این نظریه پرداخت که آنچه عیسا در انجیل مطرح ساخته بود، انجیل و دینی ساده بود که بعدها توسط پولس و اثرات متقابل متافیزیک یونانی به یک سیستم الاهیاتی پیچیده تبدیل شد. او در کتاب خود با نام "مسیحیت چیست؟" به حذف زواید و ساده‌سازی مسیحیت و رسیدن به مسیحیت راستین اقدام نمود.^{۷۸}

پس از جنگ جهانی دوم، در کنار دیدگاه‌های نوین نقد هنری، فلسفه اگزیستانسیالیسم نیز به شکلی سامان‌مند پدیدار شد. "بولتمن" تحت تاثیر "هایدگر" معتقد بود که هر شخصی را باید در ارتباط با تاریخ در نظر گرفت؛ نه در ارتباط با ساختارهای ابدی طبیعت. بنابراین تاریخ را علمی برای دانستن وقایع گذشته نمی‌دانست؛ بلکه معتقد بود تاریخ، دانشی است اگزیستانسیال که منجر به رویارویی شخص با تاریخ می‌شود و بر اثر حضور شخص است که تاریخ به وجود می‌آید. لذا از نظر او، عمل تاریخی مرگ و قیام عیسا به خودی خود قدرتی ندارد، بلکه معنای صلیب و رستاخیز است که اهمیت دارد؛ چراکه این معنا، امروز، فرد را مخاطب می‌سازد. او با این پیش‌فرض که خدا در مسیح یک بار برای همیشه به نیابت از جهان عمل کرده، اکثر بیاناتی که درباره عملکرد خدا در جهان -چه در عهد عتیق و چه در عهد جدید است- را اسطوره شمرد. بنابراین، با توضیح مفهوم فرابودگی خدا به اسطوره‌زدایی^{۷۹} روی آورد. او در تلاش بود تا پیغام انجیل بدون این که در بند اسطوره‌های جهان باستان بماند، بتواند با ذهن انسان امروز سخن بگوید.^{۸۰}

در حالی که بولتمن می‌کوشید پیام عهد جدید را با این پیش‌فرض که تفکر دنیای مدرن، اسطوره را نمی‌پذیرد و آن را درک نمی‌کند، اسطوره‌زدایی نماید، در مقابل یک الاهیات‌دان دیگر اگزیستانسیالیست، یعنی "نیبور"، با رد لیبرالیسم و گرایش نسبی به راست‌دینی جدید، کوشید تا نشان دهد چگونه اسطوره‌های کتاب مقدس امروزه نیز با انسانی که در شرایط نوین قرار دارد، سخن می‌گوید. از نظر وی، نمادهای مسیحی که وجهی اسطوره‌ای داشتند، راهی برای توضیح امر فرابود

⁷⁶Anthony C. Thiselton, "Biblical interpretation," in *The Modern theologians: An introduction to Christian theology since 1918*, ed. David f. Ford with Rachel Muers (Australia: Blackwell Publishing, 2005), 288.

^{۷۷} استنلی جی. گرنز و راجر ای. آلسون، *الاهیات مسیحی در قرن بیستم*، ترجمه روبرت آسریان و میشل آقامالیان، (انتشارات کتاب روشن، تهران ۱۳۸۶)، ص ۴۹-۵۷

⁷⁸Anthony C. Thiselton, "Biblical interpretation," in *The Modern theologians: An introduction to Christian theology since 1918*, ed. David f. Ford with Rachel Muers (Australia: Blackwell Publishing, 2005), 289.

⁷⁹ demythologising

^{۸۰} استنلی جی. گرنز و راجر ای. آلسون، *الاهیات مسیحی در قرن بیستم*، ترجمه روبرت آسریان و میشل آقامالیان، (انتشارات کتاب روشن، تهران ۱۳۸۶)، ص ۱۳۵-۱۲۵

و منشأ حیات هستند؛ چیزی که جستجوی عقلی محض، برای درک آن نابسند بود. او استدلال کرد که الاهیات لیبرال با روشی صرفاً عقلانی، بر اسطوره خط بطلان کشیده، اما مفهوم "گناه تقدیس‌شکنی" راست‌دینان هم به همان اندازه لیبرال‌ها خطرناک و مشکل‌ساز است. از نظر او، تأکید بیش از اندازه بر حقیقت ظاهری و تاریخی اسطوره، آن را سلسله‌رخدادهایی زمان‌مند می‌سازد؛ در حالی که ویژگی اسطوره دینی، سخن‌گفتن از ابدیت در قالب زمان است. او به عنوان نمونه، گناه اولیه را نوعی اسطوره می‌داند؛ به این دلیل که صرفاً شرح واقعه‌ای نیست که در آغاز تاریخ بشر رخ داده باشد، بلکه روایت امروز انسان نیز هست و به بهترین شکل، جهان‌شمول بودن گناه را به تصویر می‌کشد.^{۸۱}

نقطه عطف دیگر در موضوع مورد بحث ما، در تفکر الاهیاتی "ولفهارت پانن‌برگ" دیده می‌شود. او الاهیات کتاب‌مقدسی را الاهیاتی آخرت‌شناسانه می‌داند. به این معنا که پادشاهی خدا که زمینه اصلی حجیت کتاب‌مقدس است و پیام آن می‌باشد، کاملاً سوگیری آخرت‌شناسانه دارد؛ زیرا خداوندی غایی خدا که با ظهور عیسا پیشاپیش وارد تاریخ شده، بر جهان خلقت اعلام می‌شود. جامعه مسیحی نیز در مسیر حرکت به سوی آخرت، امیدوارانه در انتظار به کمال‌رسیدن غایی حاکمیت خدا بر کل خلقت است.^{۸۲}

این نوع نگاه، نگاهی روایتی به کل کتاب‌مقدس است. اما پانن‌برگ برای توضیح نقطه شروع الاهیات خود به انسان‌شناسی روی می‌آورد. او با نگره‌های انسان‌شناسانه که برآمده از کنکاش‌ها و نقد ادبی قرن بیستم درباره اسطوره بود، انسان را ذاتاً موجودی دینی فرض می‌کند. بنابراین، از دیدگاه او مکاشفه زمانی رخ می‌دهد که خدا خود را در معرض شناخت انسان قرار می‌دهد. اما استدلال او این است که کانون مکاشفه الاهی، فرآیندی تاریخی است. او این تاریخ را تاریخ ادیان می‌داند. از طرفی پانن‌برگ بخشی از تجلیات خدا در عهد عتیق را نشانگر سنت تجلیات مستقیم خدا یا خدایان در ادیان باستان خاور نزدیک می‌داند.^{۸۳}

آخرین مورد که در این جستار به آن می‌پردازیم، مکتب الاهیات روایتی است که عملاً در دهه ۷۰ میلادی در پایان جریان ساختارگرایی و تئوری "مرگ مولف" و بروز هرمنوتیک مدرن پدیدار شد. این مکتب، رویکردی روایتی به کتاب‌مقدس دارد، و به جای آموزه‌های انتزاعی، اهمیت اصلی را به روایت و داستان می‌دهد. "استنلی هاوئراس" که از تاثیرگذارترین الاهیات‌دانان این جریان است، باور داشت که آموزه‌ها ماحصل داستان‌ها نیستند. معنا و قلب داستان هم نمی‌باشند، بلکه صرفاً ابزارهایی هستند که به ما کمک می‌کنند تا داستان را بهتر درک کنیم.^{۸۴} برای پیروان این مکتب، جامعه مسیحی یعنی کلیسا، از اهمیتی بنیادین برخوردار بود. "استروپ" در مورد جامعه تعریفی را ارائه می‌دهد که مورد پذیرش الاهیات‌دانان روایتی است:

"یک جامعه، شامل گروهی از اشخاص می‌شود که دارای گذشته‌ای مشترکند، برای تفسیر زمان حال، برخی رخدادهای خاص را در گذشته، بسیار مهم می‌دانند و بر اساس امیدی مشترک، به استقبال آینده می‌روند و هویت خود را به وسیله روایتی مشترک بیان می‌کنند."^{۸۵}

^{۸۱} همان، ص ۱۴۶-۱۵۰

^{۸۲} همان، ص ۲۸۲

^{۸۳} ارغنون (۶/۵): الاهیات جدید (مجموعه مقالات)، (وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، شماره ۶/۵، زمستان ۱۳۸۳)، ص ۲۰۴

^{۸۴} استنلی جی. گرنز و راجر ای. آلسون، الاهیات مسیحی در قرن بیستم، ترجمه روبرت آسریان و میشل آقامالیان، (انتشارات کتاب

روشن، تهران ۱۳۸۶)، ص ۴۱۲

^{۸۵} همان، ص ۴۲۸

کلام پایانی

آنچه در این گذار کوتاه بر دو مقوله اسطوره‌شناسی و الاهیات کتاب مقدس دیدیم، این نکته را به ما نشان می‌دهد که برخلاف تصور، اگر نقدی در هر دوره فکری بشر بر کتاب مقدس وارد شده، به هیچ‌وجه نتوانسته حجیت و اقتدار حقیقی آن را خدشه‌دار سازد؛ بلکه اتفاقی که افتاده، این بوده که درک انسان از خود و تاریخش، به شکلی موازی با درک او از پادشاهی خدا و کلامش با وجود فراز و فرودهای گاه دشوار، پیش رفته است. یکی از اشکالاتی که در راست‌دینی به آن برمی‌خوریم، این است که گاهی با همان رویکردهای گذشته به بحث‌های زمان حاضر نزدیک می‌شویم. مثلاً هنوز به واژه "اسطوره" حساسیت داریم و با نگرشی کهنه بدان می‌پردازیم. در حالی که این واژه، معنای نخستین خود را که مورد نظر پولس و پطرس و آگوستین بوده، در طول زمان از دست داده و به معنایی تازه رسیده است، یا وقتی صحبت از نقادی کتاب مقدس می‌شود، بی‌درنگ جبهه می‌گیریم که مبدا به بنیان‌های ایمان و اقتدار کلام لطمه بزند؛ در حالی که نقادی متن و مفهومی، نه به دنبال ایرادگیری صرف، بلکه به گفته "ویلیام هوردن" کمکی است در راستای درک بهتر کتاب مقدس!^{۸۶}

از طرفی دیدیم وقتی الاهیات‌دانان با درک تازه و بهر مجویی از دانش نوین تفسیر، به پیدا کردن راهکارهای برون‌رفت از فشار روشنگری پرداختند، به مرور با نقد خود به دیدگاه‌هایی رسیدند که اگر صادق باشیم، از برخی جنبه‌ها با وجود برجسب لیبرالیسم، گاه به مراتب نزدیک‌تر به بنیان‌های نخستین ایمان مسیحی بوده است. به عنوان نمونه، مفهوم داستان کلان خدا که در نظرات پانن‌برگ و مکتب "الاهیات روایتی" مطرح شد، بسیار نزدیک به تفکری است که در دو قرن نخست، از مفهوم حجیت کتاب مقدس و ارتباط آن با پادشاهی خدا در مفهوم قوم خدا به عنوان کلیسا وجود داشت.^{۸۷}

با وجود اشکالات عمده که هنوز در درک درست مکاشفه و الهام و نیز حجیت کتاب مقدس وجود دارد و با وجود آسیب‌هایی که پست‌مدرن بر تفاسیر کتاب مقدسی روا داشته، لیکن باور من این است که باید بدون ترس با این انتقادات یا تفاسیر مواجه شد و نکات مثبت و کارساز آنها را در جهت حجیت کتاب مقدس برداشت. به قول تام رایت، کسانی که حاضر نمی‌شوند نگاهی نو به کتاب مقدس بیندازند، اغلب خود را عبد و اسیر جهان‌بینی خاصی می‌کنند که متعلق به دوران بعد از روشنگری است - یعنی جهان‌بینی بنیادگرایانه که با وجود ادعای کتاب مقدسی بودنش، تمام نکات مهم مربوط به اناجیل و پولس را کنار گذاشته است. از این نکات مهم، اولی جنبه اجتناب‌ناپذیر سیاسی عهد جدید است و نکته دوم (که بی‌ارتباط به نکته اول نیست)، مسیح‌بودن عیسا است.^{۸۸}

^{۸۶} ویلیام هوردن، *راهنمای الاهیات پروتستان*، مترجم طاطاوس میکائیلیان، (انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸)، ص ۳۵-۴۰.

^{۸۷} به پانوش ۶۱ رجوع شود.

^{۸۸} ان. تی. رایت، *کتاب مقدس و اقتدار خدا*، مترجم میشل آقامالیان، (انتشارات ایلام، ۲۰۱۵)، ص ۱۲۶.

منابع

- اتو، والتر اف. عبدالحسین عادلزاده. *دیونیسوس: اسطوره و آیین*. (انتشارات کتاب سبز، بهمن ۱۳۹۸)
- احمدی، بابک. *حقیقت و زیبایی: درس‌های فلسفه هنر*. (نشر مرکز، ۱۳۷۴، چاپ پانزدهم)
- ارغنون (۴): *فصلنامه فلسفی، ادبی، فرهنگی*. (وزارت فرهنگوارشاد اسلامی، سال اول، شماره ۴، زمستان ۱۳۷۳)
- ارغنون (۶/۵): *الاهیات جدید (مجموعه مقالات)*. (وزارت فرهنگوارشاد اسلامی، شماره ۶/۵، زمستان ۱۳۸۳)
- استنلی جی. گرنز و راجر ای. آلسون، *الاهیات مسیحی در قرن بیستم*، ترجمه روبرت آسریان و میشل آقامالیان، (انتشارات کتاب روشن، تهران ۱۳۸۶)
- الیاده، میرچا. *نصرالله زنگویی. مقدس و نامقدس*. (انتشارات سروش، ۱۳۷۵)
- ایونس، ورونیکا. *باجلان فرخی. اساطیر مصر*. (نشر اساطیر، ۱۳۷۵، چاپ اول).
- بارت، رولان. *شیرین‌دخت دقیقیان. اسطوره: امروز*. (نشر مرکز، ۱۳۸۶، چاپ چهارم)
- رایت، ان. تی. *میشل آقامالیان. کتاب مقدس و اقتدار خدا*. (انتشارات ایلام، ۲۰۱۵)
- ریکور، پل. *بابک احمدی. زندگی در دنیای متن: شش گفت‌وگو، یک بحث*. (نشر مرکز، ۱۳۷۳، چاپ اول)
- ژیان، ف. و لاکوئه، ک. و دلاپورت، ل. *ابوالقاسم اسماعیل‌پور. اساطیر آشور و بابل*. (انتشارات فکر روز، ۱۳۷۵، چاپ اول)
- کمبل، ژوزف. *عباس فخر. قدرت اسطوره*. (نشر مرکز، ۱۳۷۷، چاپ اول)
- لیچ، ادموند. *دکتر حمید عنایت. لوی استروس*. (انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۸)
- هوردرن، ویلیام. *طاطاوس میکائیلیان. راهنمای الاهیات پروتستان*. (انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸)

Mark Cartwright, “*Renaissance Humanism*,” Nov 2020, http://ancient.eu/Renaissance_Humanism

Roman, Luke, and Roman, Monica. *Encyclopedia of Greek And Roman Mythology* New York: Facts on file, 2010.

Thiselton, Anthony C.” Biblical interpretation,” in *the Modern theologians: An introduction to Christian theology since 1918*, ed. David f. Ford with Rachel Muers (Australia: Blackwell Publishing, 2005)

Wiles, M. F. “*Myth in Theology*,” *Bulletin of the John Rylands Library* 59, No. (1976)